

### نقد و بررسی شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

اسدالله واحد

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

محمّدعلی نوری باهری

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

#### چکیده

اوضاع نابسامان و آشفتۀ سیاسی قرن ششم باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های زیادی در شعر فارسی شد. از میان انواع این شکوائیه‌ها، شکوائیه‌های سیاسی، به دلیل حساسیت حکومت‌ها نسبت به این گونه شکایتها، از اهمیت خاصی برخوردارند. در این دوره شاعران زیادی چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و... می‌زیستند که عده‌ای از آنها رفتارهای حاکمان و قدرتمندان وقت را برنتافته، لب به شکایت گشودند. شاعران این دوره از بی‌لیاقتی حاکمان وقت در مقایسه با پادشاهان گذشته، از ظلم و جور آنها نسبت به مردم و بی‌اعتنایی‌شان نسبت به شعرا و از فجایع مهاجمان اشغالگر شکوه‌ها کرده‌اند. در این دوره برخی از شاعران از بند و زندان نیز نالیده‌اند.

در این مقاله شکوائیه‌های سیاسی قرن ششم، با تمام عناصر تشکیل‌دهنده آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** شکوائیه‌های سیاسی، شکوه، فریاد و فغان، حکومت، ظلم، زندان.

## مقدمه

شعر غنایی گسترده‌ترین افق معنوی و عاطفی شعر فارسی است. این نوع ادبی موضوعات متعددی را از قبیل غزل و احساسات عاشقانه، اندیشه‌های عرفانی و مذهبی، مسائل اجتماعی و سیاسی، مدح و هجو، طنز و هزل و مطایبه، گله و شکایت و ... دربرمی‌گیرد (نک: زرقانی، 1388: 86 - 92).

گله و شکایت، خود یکی از مسائل مهم و بن‌مایه‌های اصلی شعر فارسی است. شکایت از روزگار و ابنای آن، شکایت از آفرینش، شکایت از ناسازگاری بخت، شکایت از پیری و ناتوانی، شکایت از تنهایی و غربت، شکایت از حاسدان، شکایت از اوضاع سیاسی، شکایت از زندان و ... از اهم اقسام گله و شکایت به شمار می‌روند. اما دامنه نفوذ آن را در موضوعات مستقل دیگری مانند مفاخره، عشق و عرفان و حتی طنز نیز می‌توان مشاهده کرد.

به دلیل کثرت تنوعات، شکوایته‌ها را به پنج نوع تقسیم کرده‌اند:

1- شکوایته‌های فلسفی (شکایت از دستگاه آفرینش، گردش آسمان، ناسازگاری بخت،

نابرابریهای مقدر، ناپیدایی غایات امور و ...)

2- شکوایته‌های شخصی (شکوه از پیری، ضعف و ناتوانی، بیماری، خواری و بی‌کسی،

ناداری، بی‌وفایی معشوق و ...)

3- شکوایته‌های عرفانی (بیان بی‌قراری و اشتیاق جان در فراق جانان و شکایت از عقبه‌های

گونگون بر سر راه سالک در رجعت به اصل) (نک: سرآمی، 1375: بثلشکوی)

4- شکوایته‌های اجتماعی (شکایت از نابرابریهای اجتماعی، نادانی و فساد اخلاق عوام و ...)

5- شکوایته‌های سیاسی (گله از امیران و حاکمان سیاسی جامعه، شکایت از زندان و ...)

شکوایته‌های سیاسی، مهم‌ترین نوع شکوایته‌ها هستند که ارزش و اهمیت آنها بر کسی

پوشیده نیست و این مقاله صرفاً به نقد و بررسی آنها در شعر قرن ششم می‌پردازد.

## شکوایته‌های سیاسی و اقسام آنها

شکوایته‌های سیاسی، در بین انواع شکوایته‌ها، به دلیل حساسیت حکومت‌های مستبد و

خودکامه نسبت به این‌گونه سروده‌ها و واکنشهای شدید آنها و خطراتی که از این رهگذر

متوجه گویندگان و سرایندگان این اشعار می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردارند. «شاید به وجود

آمدن برخی از شکوایته‌های فلسفی و تا حدی اجتماعی، که در آنها شاعر از افلاک و ناسازگاری

بخت و طالع خویش و یا از طبقات مختلف اجتماعی شکوه می‌کند، تا اندازه‌ای معلول همین امر

باشد؛ یعنی شاعر به‌خاطر بیم از واکنش قدرت حاکم، به جای اعتراض و شکایت صریح و

مستقیم، افلاک و بخت و طالع خویش را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهد.» (واحد و نوری، 1390: 315)

- شکوائیه های سیاسی را از جهت درون مایه آنها می توان به دو نوع تقسیم کرد:
- 1- شکوه های معمول سیاسی؛ از جمله شکایت از اوضاع سیاسی، ظلم و ستم حاکمان، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری، بی توجهی حاکمان به هنرمندان و شعرا و...
  - 2- حبسیه یا زندان نامه؛ از جمله شکوه از بند و زندان و ناله از شرایط سخت و طاقت فرسای آن.

انواع شکوائیه ها از آغاز شکل گیری شعر فارسی در آثار شاعران وجود داشته است (یا حقی، 1384: 707) اما نمود چشمگیر آنها، به خصوص شکوائیه های سیاسی در قرن پنجم، به ویژه قرن ششم، به دلیل پریشانی و آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوره، انکارناپذیر است.

#### اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن پنجم و ششم

«در قرن پنجم و ششم با آنکه حکومت های نسبتاً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آن حال باید آن را دوره قتل و غارت و آزار و ناامنی دانست. در تمام این دوره ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش ببینند. قتل و غارت های پیاپی و آزارها و تخطی به مال و جان مردم امری معتاد شده بود و این وضع آرامش باطنی ایرانیان و اعتمادی را که میان آنان بود، به تدریج از بین برد و به هر سرکش خودخواهی اجازه داد که هرگاه بخواهد دست به آزار مردمان بگشاید» (صفا، 1366: 100). «در این دوره کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل وحشی زردپوست و از غلبه عوام و متظاهران به دین و از رواج فساد و دروغ و تزویر و قتل و غارت و ظلم و عدوان و امثال این امور شکایت نکند» (همان: 366). فریادهای سنایی از غزنه و شکوه های نظامی از آذربایجان، هریک، گواه گستردگی فساد و تزویر و ظلم و جور در آن روزگار است:

ای مسلمانان خلاق حال دیگر کرده اند	از سر بی حرمتی معروف منکر کرده اند
کار و جاه سروران شرع در پای اوفتاد	زانکه اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده اند
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف	مرکز درگاه را سد سکندر کرده اند
ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده اند	خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده اند

(سنایی، بی تا: 148)

از این دیومردم که دام و دند	نهان شو که هم صحبتان بدند
پی گور کز دشتبانان گم است	ز نامردمی‌های این مردم است
گوزن گرازنده در مرغزار	ز مردم گریزد سوی کوه و غار
همان شیر کو جای در بیشه کرد	ز بدعهدی مردم اندیشه کرد

(نظامی، 1380: 106)

شرایط ویژه حاکم بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره مورد بحث که به اجمال به آنها اشاره شد بازتاب گسترده‌ای در شعر شاعران گذاشته است و آنان را واداشته تا در اغلب موارد، بنیان کلام خود را بر ناله و شکایت و استغاثه و فریادخواهی استوار سازند. بنابراین پرداختن به شکوائیه‌های سیاسی و نقد و بررسی آنها در دوره مورد بحث، امری بایسته و ضروری است. این نقد و بررسی برای آن است تا روشن شود که کدام یک از شعرا نسبت به چنین اوضاع و احوال واکنش نشان داده‌اند؛ واکنشهای آنها به چه صورت بوده و چه تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند؟ یا شعرا چگونه مورد بیمهری و آزار و اذیت حاکمان قرار گرفته و با این موضوع چگونه برخورد کرده‌اند؟

#### بحث

#### شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم

چنان که در مقدمه اشاره شد، قرن ششم به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی و شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندگی که ناشی از جور و اعتساف حکومت سلجوقی و ظلم و ستم خوارزمیان بر مردم عراق و خراسان و غصب اموال فراوان توسط اتابکان بود، (نک، صفا: 101-106-108-109 و نیز نک، طالبیان، 1372: 78-79) باعث به وجود آمدن شکوائیه‌های زیادی در زمینه‌های فلسفی، شخصی، اجتماعی و سیاسی در شعر فارسی گردید، که هر کدام در نوع خود حائز اهمیت بوده، شایسته تحقیق جداگانه است.

در دوره مورد بحث ما، شاعران نامی و برجسته‌ای چون انوری، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار و شاعران دیگری چون عمیق بخاری، عثمان مختاری، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی می‌زیسته‌اند، که هر کدام از آنها یا از اوضاع سیاسی و ظلم و بی‌عدالتی حاکمان روزگار خود شکایت کرده‌اند، یا به علت گرفتار شدن در بند و حبس و چشیدن طعم تلخ زندان، تنها به سرودن حبسیه پرداخته و زندانی شدن خود را یا نتیجه ناسازگاری بخت و اقبال و بی‌مهری آسمان و ستارگان یا سعایت و دسیسه اطرافیان و حاسدان دانسته‌اند و با تضرع و زاری خواستار

آزادی و رهایی از بند شده‌اند، بی‌آنکه تصویری از فضای زندان و شرایط سخت و طاقت‌فرسای آن ارائه دهند.

این مقاله، پژوهشی درباره شکوهای سیاسی شاعران یادشده است و بر آن است تا نشان دهد که هرکدام از آنها در رویارویی با آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی این عصر که عامل اصلی آن، حکومت‌های فاسد و نالایق بوده‌اند چه عکس‌العملی نشان داده‌اند؛ اعتراض‌ها و شکایت‌های آنها چه رنگ و شکلی داشته‌است؛ آنها نسبت به چه نوع نارسایی‌های سیاسی بیشتر حساس بوده و فریاد اعتراض و ناراضیتی برآورده‌اند؛ اگر محبوس شده‌اند، شکوه‌ها و ناله‌های آنها چگونه انعکاس یافته است؟

برای این منظور، نخست شکوائیه‌های سیاسی شاعران قرن ششم را به دو گروه عمده (شکوه‌های معمول سیاسی و حبسیه) تقسیم، سپس آنها را از حیث مضامین مختلفی که دربردارند، طبقه‌بندی کرده، هرکدام را جداگانه نقد و تحلیل می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هریک از این شعرا در کدام‌یک از این مضامین شعر سروده‌اند.

### 2-1-1-1- شکوهای معمول سیاسی

در اینگونه شکوائیه‌ها، شاعر از مدیران و حاکمان سیاسی جامعه، فساد دستگاه حکومتی، سوء تشکیلات اداری و مسائلی از این قبیل شکوه می‌کند، که هرکدام از این موارد به‌گونه‌ای در شعر شاعران قرن ششم نمود پیدا کرده‌است:

#### 2-1-1-2- شکایت از حاکمان نالایق

این مضمون در شکوائیه‌های بعضی از شاعران این عهد به شکل‌های مختلف به چشم می‌خورد. آنها از اینکه حکومت به دست افرادی افتاده است که قابل مقایسه با حاکمان پیشین نیستند، شکایت‌ها کرده‌اند. حاکمانی که پیش از این خادم و بنده بوده‌اند، حالا بر جان و مال مردم مسلط شده، از هیچ‌گونه جور و ستمی ابا نمی‌کنند:

دولت امروز زن و خادم راست کاین امیر ری و آن شاه قم است  
(خاقانی، 1373: 750)

حال جهان بین که سرانش کی‌اند نامــــز و نامورانش کی‌اند  
(نظامی، 1372: 431)

ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده‌اند خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده‌اند  
(سنایی، 148)

خطابی با فلک کردم که از راه جفا کشتی  
 زمام حل و عقد خود نهادی در کف جمع—ی  
 نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش از این معنی  
 شـهـان عالم آرای و جوانمـردان برمک را  
 که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سگ را  
 که سبـلت بر کند ایـام هـر ده روز یکیک را  
 (انوری، 1372: 517)

رفت نسل کیان کنون بنگر  
 بر سر یوسفان کنعانی  
 بر سر هر خـری که گاوسر است  
 جملۀ ذره ای تحت زمین  
 تا کیان را کیان هم—ی یابم  
 دو سه گرگی شبان هم—ی یابم  
 رایت کاویان هم—ی یابم  
 تاج نوشیروان هم—ی یابم  
 (عطار، 1362: 793)

## 2-1-1-2- شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می کند

اصلی ترین و مهمترین عامل ظلم فرمانروایان در طول تاریخ، دیو شهوت و آز بوده است. آنها برای به دست آوردن ثروتهای بیشمار، جهت تأمین مخارج عیش و نوش و خوشگذرانی های بی حد و حصر خود، مجبور به تصاحب و غصب اموال مردم بدبخت یا وضع خراجهای سنگین می شدند و زندگی را به کام مردم روزگار خود تلخ می کردند. اما شاعران متعهد هرگز در برابر این بی عدالتی ها خاموش ننشسته، فریاد اعتراض و شکوه برآورده اند. این فریادها گاهی صریح و مستقیم بوده است، گاهی در پرده و با تعریض و کنایه:

پادشا را ز پی شهوت و آز  
 امرا را ز پی ظلم و فساد  
 رخ به سیمین بر و سیمین صنم است  
 دل به زور و زر و خیل و حشم است  
 (سنایی: 82)

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم  
 خون چشم بیوگان است آنکه در وقت صبح  
 حاکمـان حکم شریعت را مبـطـر کرده اند  
 مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده اند<sup>3</sup>  
 (همان، 148-149)

در و مروارید طوقش اشک اطفال من است  
 او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است  
 لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شمامست  
 گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست  
 (انوری: 528)

شکوه نظامی در این معنی از لونی دیگر است. او احتمالاً به دلیل ترس از واکنش قهرآمیز بهرامشاه، به تعریض و با توسل به بعضی داستانهای واقعی یا ساختگی، از ظلم و بیدادگریهای او گله کرده است. «فی المثل در داستان نوشیروان که شکایت مظالم خویش را- در آغاز سلطنت- از زبان جفدان می شنود از حیث قدرت تأثیر کم نظیر است. پیرزنی هم که به شکایت دامن سنجر را می گیرد، چنان تند و گیرا سخن می گوید که سنجر را چاره ای جز عبرت و تنبّه نمی ماند» (زرین کوب، 1362: 150 و نیز نک: دادبه، 1381: 344).

دست زد و دامن سنج— گرفت	پیرزنی را ستمی در گرفت
وز تو همه ساله ستم دیده ام	کای ملک آزرم تو کم دیده ام
وز ستم آزاد نمی بینم	داوری و داد نمی بینم
از تو به ما بین که چه خواری رسد	از ملکان قوت و باری رسید
بگذر کاین عادت ایخ— از نیست	مال یتیمان ستمدن سباز نیست
شاه نه ای چون— که تباه می کنی	بنده ای و دعوی شاهی کنی
خرمن دهقان ز تو بی دانه شد	مسکن شهری ز تو ویرانه شد

(نظامی، 1372: 316-318)

### 2-1-1-3- شکایت از اصحاب دیوان و عمال حکومت

انوری وقتی فساد را در ادارات دولتی می بیند، نمی تواند خاموش باشد، لذا به صراحت و با زبانی تند، یکایک اصحاب دیوان را نام می برد و عیب و نشان را برمی شمارد و افسوس می خورد که چرا امور ملک و ملت به دست چنین ناکسان نالایق سپرده شده است:

صاحب این چه عجز و مأیوسی است	خسرو این چه حلم و خاموشی است
ملک در دست مشتت افسوسی است	آخر افسوسستان نیاید از آنک
راست چون پیر کافر روسی است	اولاً نایبی که هست به کنار
نیک سیاحروی و سالوسی است	ثانیاً این کمال مستوفی

(انوری: 566)

سنایی نیز از رواج تقلب در دارالضرب شکوه می کند:

مؤمنان وقت را بی زور و بی زور کرده اند	از نفاق اصحاب دارالضرب در تقلیب نقد
زانکه زر بر مردمان یکسر مزور کرده اند	کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است

(سنایی: 150)

در داستان پیرزن و سنجر که پیش از این ذکر شد، رفتار ظالمانه و خشن یک شحنه با پیرزن است که بهانه به دست پیرزن داده و فرصتی برای او مهیا کرده تا با زبانی تند و گزنده لب به شکایت بگشاید. او نخست از آزار و اذیت آن شحنه گله می‌کند، سپس گله خود را متوجه سنجر می‌نماید:

شحنه مست آمده در کسوی من	زد لگدی چسند فراروی من
بی‌گنه از خانه به رویم کشید	موی‌کشان بر سر کویم کشید
در ستم آباد زبانم نهاد	مهر ستم بر در خانم نهاد
شحنه بود مست که او خون کند	عربده با پیرزنی چون کند

(نظامی: 316 ° 317)

#### 2-1-1-4- شکایت از عمال بی‌تمیز و نادان

حکومت‌های فاسد برای بقای خود و دوام و استمرار حکومتشان، غالباً متکی به افراد نادان و بی‌تمیز هستند و امور کشور را به دست چنین افرادی می‌سپارند. چرا که این‌گونه افراد نیز به‌خوبی می‌دانند که در سایه چنین حکومت‌هایی می‌توانند متصدی امور دولتی بشوند. اما شاعری که به امور ملت و کشور حساس و علاقمند است، نمی‌تواند این کاستی‌ها را ببیند و سکوت پیشه کند:

روبه دیگرش بدید چنان	روبهی می‌دوید از غم جان
گفت خرگیر می‌کند سلطان	گفت خیر است بازگوی خبر
گفت آری ولیک آدمیان	گفت تو خر نه‌ای چه می‌ترسی
خر و روباهشان بود یکسان	می‌ندانند و فرق می‌نکنند

(انوری: 701)

#### 2-1-1-5- شکایت از بی‌اعتنایی شاهان به شعرا

شاعران این دوره از بی‌توجهی حاکمان به شعر و هنر گله کرده و بعضی از آنها شاهان زمان خود را با محمود غزنوی مقایسه نموده و از فقدان شاعرانوانی چون او که صله‌های گران به شعرا می‌بخشیدند، و از بخل و خساست شاهان روزگار خود شکایت کرده‌اند. این‌گونه گله‌ها همانند گله‌های دیگر با مفاخره آمیخته است (نک: شمیسا، 1378: 247). یعنی شاعران ضمن مقایسه شاهان زمان خود با پادشاهان گذشته، خود را نیز با شعرای پیشین مقایسه کرده و ادعای برتری بر آنها نموده‌اند:



عنصری گر به شعر می صله یافت  
 نیست اندر زمانه محمـــــودی

نه ز ابنای عصـــــر برتری است  
 ورنه هر گوشه صد چو عنصری است  
 (انوری: 568)

شناسند افاضل که چون من نبود  
 که این سحرکاری که من می کنم  
 مرا شیوه خاصّ و تازه است و داشت  
 به دور کرم بخششـــــی نیک دید  
 اگر زنده مانندی در این کور بخل  
 به مدح و غزل درفشیان عنصری  
 نکردی به سحر بیان عنصری  
 همان شیوه باستان عنصری  
 ز محمود کشورستان عنصری  
 خسک ساختی دیگدان عنصری  
 (خاقانی: 926)

### 2-1-1-6- شکایت از بی‌اعتنایی درباریان به شعرا

عثمان مختاری در قطعه‌ای «از محرومیت‌های خود و سایر شعرا در اثر بیاعتنایی و ناهلی رؤسا و کارداران دولت وقت نزد ممدوح خود شکایت می‌کند» (مختاری: 1341: 412: حاشیه). شاید ممدوح شاعر نیز همانند سایر شاهان آن دوره، چندان اعتنایی به شعرا نداشته و شاعر برای اینکه او آزرده خاطر نشود، گله خود را متوجه اهل حضرت نموده است:

ای طبع تو از لطف رشک حـــــورا  
 دایم که ز احوال اهل حضرت  
 کز گوهر و دیبای لفظ و معنی  
 زیـــــرا دل پردرد شاعران را  
 ورنه نظم تراز آفتاب گـــــردد  
 وی نفس تو از فضیل فخر انسان  
 دانسته‌ای و دیـــــده‌ای فراوان  
 نعت همه بی‌زیور است و عریـــــان  
 بینند و نبینند راه درمـــــان  
 بد بینندشان سایه‌بان ایـــــوان  
 (مختاری: 412-413)

### 2-1-1-7- شکایت از صاحبان قدرت همراه با اعلام انزجار از آنها

از میان شاعران این عهد، خاقانی بسیار در این معنی سخن گفته است. او به کرات از مدح سلاطین اظهار پشیمانی نموده، اعلام بیزاری می‌کند:

گفتم به ترک مدح سلاطین مبین در آنک  
 بهر دو نان ستایش دونان کنم مباد  
 چون موی خوک در زن ترسیا بود چرا  
 سحر مبین به شـــــعر مبین در آورم  
 کآب گوهر به سنگ خمـــــاهن در آورم  
 تار ردای روح به درزن ترسیا در آورم  
 (خاقانی: 242)

بدگهــــــــــــــــــــران را ستودم از گهر طبع  
گر گهــــــــــــــــــــری را ستودمی چه غمستی

سرمة عیسی که خاصّ چشم حواری است  
گر جهت خـر نسودمی چه غمستی<sup>6</sup>

(همان: 805)

پشیمانی خاقانی از مدح و ستایش ملوک احتمالاً معلول دو چیز باشد: یا انتظاراتش چنان که باید برآورده نشده و افزون بر آن مدتی نیز سختیهای زندان را تحمل کرده است، یا شاهان و امیران را شایسته نبوغ خود نمی دیده و یا در میانه عمر وجدانش بیدار شده و امرا را شایسته ستایش ندیده است؛ چرا که او از نزدیک شاهد ظلم و ستمهای سلاطین بوده و فساد و بی بندوباری دربار و درباریان را، که کاملاً با اخلاق و منش خاقانی مغایرت داشت، از نزدیک دیده و احساس شرم کرده است. همچنین از آنجایی که مدح پادشاهان و امرا، به گونه ای مشارکت در امور سیاسی محسوب می شود، او خواسته است ساحت شاعری خود را از این امر میرا کند:

خاقانیــــــــــــــــــــ ز مدحت شاهان کران طلب  
تا از میان موج سیاست بــــــــــــــــــــرون شوی

چون جام و می قبول و رد خسروان مباش  
کآب فسرده آیی و دریای خون شوی

(همان: 936)

اما بیزاری عطار از نوعی دیگر است. او هرگز ظالمی را مدح نگفته است تا اظهار پشیمانی کند. تنها ممدوح او همت عالی اوست. در حقیقت شکوائیه او با نوعی تفاخر به همت والای خود همراه است. عطار خدا را شکر می گوید که آلوده کارهای دولتی نیست و این شکرگزاری او در واقع شکایت اوست از حکومت و کارگزاران آن:

چون ز نان خشک گیرم سفره پیش  
تر کنم از شوربای چشم خویش

من نخواهم نان هر ناخوش منش

بس بود این نانم و این نان خورش

شد غناءالقلب جان افزای من

شد حقیقت کنــــــــــــــــــــز لایفناي من

هر توانگر کاین چنین گنجیش هست

کی شود از منت هر سغله پست

شکر ایزد را که در کاری نیــــــــــــــــــــم

بسته هر ناســــــــــــــــــــز اواری نیــــــــــــــــــــم

من ز کس بر دل کجا بندی نهم

نام هر دونی خــــــــــــــــــــداوندی نهم

نی طعمــــــــــــــــــــام هیچ ظالم خورده ام

نی کتــــــــــــــــــــابی را تخلص کرده ام

همت عالیــــــــــــــــــــم ممدوحم بس است

قوت جسمم قوت روحم بس است

(عطار، 1363: 293)

### 2-1-1-8- شکایت از رشوه و ارتشا

خاقانی در یکی از «خراسانیه»های خود، ضمن گله از ممانعتی که برای رفتن او به خراسان به عمل می‌آورند، از رواج پدیده زشت رشوه در دستگاه دولت نیز شکوه می‌کند:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند      عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند  
هرچه اندوخته این طایفه را رشوه دهم      بوکه در راه گـروگان شدنم نگذارند  
ناگزیر است مرا طعمه موران دادن      گرنه موران به سر خوان شدنم نگذارند

(خاقانی: 153-155)

### 2-1-1-9- شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام

اشتیاق خاقانی برای رفتن به خراسان به حدی است، که ممانعت از این سفر را معادل دشمنی حکومت با مسلمانی خود دانسته است. انتخاب این لحن تند و اتهام بزرگی که به تاج و تخت وارد می‌کند، شاید برای منعطف و متقاعد ساختن شروانشاه است تا به او اجازه سفر به خراسان بدهد:

هر زمان مهر نبی ورزم و دشمن دارم      تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند

(155)

(همان)

### 2-1-1-10- شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر

گرچه برخی از محققان، ضمن تقسیم و تعریف شکوائیه‌ها، این نوع شکوائیه‌ها را در ردیف شکوائیه‌های اجتماعی قرار داده‌اند و «نامه اهل خراسان» انوری را-که شکایتی است از فجایع غزان به خان سمرقند- نمونه بارز آن می‌دانند (نک: سرآمی، 1381: 345)، اما با توجه به پیوند نزدیک و ارتباط تنگاتنگ مسائل و امور اجتماعی با اوضاع سیاسی و نیز با در نظر گرفتن این حقیقت که مشتکی‌عنه، در هر حال گروهی است که بر جان و مال مردمی مسلط شده و امور سیاسی آنان را به دست گرفته است، می‌توان این نوع شکوه‌ها را در ردیف شکوائیه‌های سیاسی، یا با دیدی دقیق‌تر و وسیع‌تر، در ردیف شکوائیه‌های سیاسی-اجتماعی قرار داد. بنابراین شکایت انوری از فجایع غزان و شکوه عمیق بخاری از فتنه «گورخان قراختایی» را تحت عنوان شکوائیه‌های سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در حادثه غز سنجر به اسارت آن قوم می‌افتد و خراسان دچار ویرانی و پریشانی می‌شود.

انوری از زبان اهل خراسان، قصیده‌ای در شکایت از این حادثه می‌گوید و به امیر سمرقند می‌فرستد و او را به خراسان دعوت می‌کند (نک: زرین کوب: 135). این قصیده یکی از مشهورترین شکوائیه‌های سیاسی-اجتماعی انوری است، که نام او را در شعر فارسی بلندآوازه

کرده‌است. در شمردن فجایع غزان، زبان او چنان استوار و بیانش چنان گیراست که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامه‌ی اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان	نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه‌ای بر رقمش آه عزیزان پیدا	نامه‌ای در شکنش خون شهیدان مضم

(انوری: 201)

در ادامه به مواردی از ویرانی‌ها و خرابی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از حمله غزان و تسلط آنها بر خراسان اشاره می‌کند:

خبرت هست که از هرچه در او چیزی بود	در همه ایران امروز نمانده‌است اثر
خبرت هست کز این زیروزبر شهوم غزان	نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروزبر
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار	بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
بر در دونان احرار حزین و حیران	در کف زندان ابرار اسیر و مضطر
شاد آلا به در مرگ نبینی مردم	بگر جز در شکم مام نیابی دختر

(همان: 202)

عمیق بخارایی نیز در قصیده‌ای با مطلع  
عنان همت مخلوق اگر به دست قضاست

چرا دل تو چراگاه چون و چراست<sup>9</sup>

(بخاری، 1339: 135)

از فتنه‌ای که در «فرغانه» و «اوش» و «اوزجند» به دست کافران روی داده‌است، یاد می‌کند و گویا در این قصیده به جنگ گورخان قراختایی با سنجر بر در سمرقند در «قطوان» اشاره می‌کند که در سال 536 روی داده و گورخان بر ماوراءالنهر دست یافته است (نک: بخاری، مقدمه: 32). او در این شکوائیه گویا سنجر را مورد خطاب قرار داده و از ظلم و ستمی که در غیاب او بر مردم می‌رود، ناله کرده است:

شنیده‌ام که به ده‌سال جور و ظلم ملوک	به از دو روزه سرسام و فتنه و غوغاست
کنون شد این مثل ای پادشیه مرا معلوم	به امتی که هلاک است و ملکتی که هباست
به هفته‌ای که مثال و خطاب تو بگسست	از آن طرف که حد اوش و اوزجند و نساست
بر اهل قبله بر از کافران رسید آن ظلم	کز آتش و تف خورشید روی بسته گیاست
نجست هیچ کس آلا اسیر یا مجروح	نماند هیچ زن آلا فضحیت و رسواست

(همان:

(136)

## 2-1-2- حبسیّه

جای بسی شگفتی است که در این دوره سه تن از شاعران، آن هم تنها در آذربایجان گرفتار زندان می‌شوند. یان‌ریپکا دلیل این مسئله را خودکامگی و خصومت شاهان آن دیار دانسته است (نک: ریپکا، 1364: 62). در واقع اگر با دیدی دقیقتر به موضوع نگریسته شود، روشن می‌شود که آنچه باعث حبس این شاعران شده، شرایط اقلیمی یا سیاسی و اجتماعی نبوده است. بلکه از طرفی خصومت و سختگیری شاهان این دیار نسبت به شعرا و دهن‌بینی آنان و از سوی دیگر، سعایت رقیبان و حاسدان و نیز خصوصیات اخلاقی شعرای مورد بحث، که تا حدودی مغرور و متکبر و تندخو و زودرنج بوده‌اند، موجب گرفتاری آنها شده است. با اندکی تأمل در این موضوع، به این حقیقت پی می‌بریم که شروانشاهان و اتابکان، در خودکامگی و ظلم بر مردم نه تنها از سلاطین سلجوقی عقب نبودند، بلکه در بی‌مهری و آزدن شاعران گوی سبقت را از آنان ربوده بودند. اگر انوری در خراسان از بی‌اعتنایی شاهان سلجوقی به شعرا شکوه می‌کند، خاقانی افزون بر این شکوه‌ها، از بند و زندان نیز می‌نالند؛ زندانی که بدون ارتکاب کوچکترین جرمی گرفتار آن شده است. فلکی و مجیرالدین نیز به‌وسیله عمال دربار شروان که کانون توطئه بوده است، زندانی می‌شوند و مجبورند برای رهایی از آن، شکوه‌ها کنند.

## 2-1-2-1- دلایل حبس شاعران

خاقانی حدود هفت ماه تا یک سال از عمر خود را در زندان گذرانده است (نک: خاقانی: مقدمه: بیست و یک) و دلیل آن ظاهراً تمایل او برای سفر سوم حج بوده که با مخالفت اخستان بن منوچهر شروانشاه مواجه گشته و در نتیجه اقدام به فرار از شروان نموده و در نهایت به امر او دستگیر و زندانی شده است (نک: کزازی، 1384: 5 و 1386: 5). اما ولی‌الله ظفیری دلایل زندانی شدن او را جاهطلبی، غرور و استغناى ذاتی، بدبینی، سعایت حسودان و بالاخره آزادی‌خواهی می‌داند (نک: ظفیری، 1364: 85). ذبیح‌الله صفا دلیل حبس خاقانی را کدروت و نقار بین او و شروانشاه می‌داند و علت این کدروت را نیز نامعلوم و احتمالاً سعایت ساعیان ذکر می‌کند (نک: صفا: 780 و نیز نک: خاقانی، 1386: 19). ریپکا نیز بر این عقیده است که «علت زندانی شدن وی را بایستی در آشوبهای پس از مرگ شروانشاه منوچهر جستجو کرد. چون خاقانی‌گویا از جانشینی «تامارا» بیوه شاه مزبور حمایت نکرده بود» (ریپکا: 66). عباس ماهیار در این باب نظری متفاوت دارد. او در یک بحث نسبتاً مفصل به این نتیجه رسیده است که ظاهراً خاقانی دو بار زندانی شده است. بار نخست در روزگار فرمانروایی خاقان اکبر

فخرالدین منوچهر بن فریدون و بار دیگر در ایام پادشاهی خاقان کبیر جلال‌الدین اخستان بن منوچهر. بار اول ظاهراً به اتهام قصد فرار از درگاه خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاده است و بار دوم به دلیل اینکه به تهنیت جلوس اخستان نپرداخته و همراه دیگران به دربار نشتافته، مورد غضب شروانشاه واقع شده و روانه زندان گردیده است (نک: ماهیار، 1376: 5-6-7).

اگر دلایل گوناگونی را که برای حبس خاقانی ذکر کرده‌اند، به دقت بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که شاعر شروان چندان دل خوشی از شروانشاهان نداشته و همواره به دنبال فرصتی بوده تا از دربار آنان دوری‌گزیند و این نارضایتی او از آنان تحت هر عنوان و به هر بهانه‌ای که بوده باشد، یک موضوع سیاسی محسوب می‌شود؛ به‌ویژه در چنان دوره‌ای که حاکمان کوچک ترین اعتراض و نارضایتی را از جانب عوام بر نمی‌تافتند، چه رسد به اعتراض از جانب شاعری چون خاقانی.

ذبیح‌الله صفا افشای اسرار چندی را دلیل زندانی شدن فلکی شروانی ذکر کرده است (نک: صفا: 774). ولی‌الله ظفری که اتهام شاعر را از قول صفا و فروزانفر، افشای راز منوچهر بن فریدون شروانشاه و از قول یان ریپکا و «جی.ابویل» سعایت رقیبان ذکر می‌کند، شیعه بودن او را در شعله‌ور کردن خشم ممدوح سنی‌مذهب بیت‌تأثیر نمی‌داند (نک: ظفری، 1364: 62-63).

با بررسی دقیق اتهامات فلکی، روشن می‌شود که حبس او نیز رنگ سیاسی داشته است؛ زیرا افشای راز پادشاه - چه شخصی، چه سیاسی - آن هم در چنان دوره‌ای و روزگاری، یا گزیدن مذهبی جز مذهب او، یک جرم سیاسی سنگین و نابخشودنی محسوب می‌شود. از قطعه‌ای دوازده‌بیتی که در دیوان اوست، چنین برمی‌آید که مدتی در حبس بوده است. اما دلیل حبس وی معلوم نیست. حسین باستانی راد، در مجله یادگار، ضمن درج کامل قطعه یادشده، می‌نویسد: «واقعۀ حبس او که شعر فوق شاهد آن است، درست روشن نیست. همین قدر از یکی دو سطری که در صدر این قطعه به نثر نوشته شده<sup>10</sup> چنین برمی‌آید که اتابک جهان پهلوان که در همدان و عراق به اتابکی طغرل سوم سلطنت می‌کرد، وقتی که مجیرالدین بیلقانی از جانب برادر او، قزل ارسلان، والی و فرمانده سپاه اران به سفارت آمده بود، او را به حبس انداخته بوده است و این واقعه که مسلماً قبل از سال 582، سال مرگ اتابک جهان پهلوان اتفاق افتاده، ظاهراً چندان طولی نکشیده، چه مجیرالدین بعدها مکرر به مدح اتابک قزل ارسلان پرداخته، حتی چنانکه اشاره کردیم، مرثیه قتل او را هم که در 587 رخ داده، گفته است» (باستانی راد،



ز شه در خط نیم زیرا که خطی دارد از گردون

که این حستان سخن فی الجمله احسان را نمی‌شاید

11

(بیلقانی، 1358: 309-310)

### 2-1-2-3- شکوه از یاران

شاعر در بند چون می‌بیند که یارانش او را فراموش کرده‌اند و برای رهایی او از حبس نه تنها کوششی نمی‌کنند، بلکه بر ضد او دسیسه و توطئه نیز می‌کنند، از دست آنها فریاد و فغان برمی‌آورد:

بر دشمنان نهم دل چون دوستان نبینم  
یاران چو کید قاطع بر دفع کید یاران

با بر تری بسازم چون بهتری ندارم  
جز پهلوان ایران یاری‌گری ندارم

(279 و نیز نک: 62)

(خاقانی)

چند خواهیم ز هر کسی یاری  
زین دیارم نژاد بود ولیک

که کند یاریم چو یارم نیست  
هیچ یار اندر این دیارم نیست

(فلکی: 23-24)

### 2-1-2-4- نکوهش دشمنان

خاقانی در هیچ‌یک از زندان‌نامه‌هایش، دشمنان و بدخواهانش را فراموش نکرده‌است. کسانی که یا عامل گرفتار شدن او می‌اند یا از این گرفتاری او شادمان‌اند:

گرچه خصمان ز ریگ بیشترند  
همه را مرگ خاکسار کند

(خاقانی: 174)

او به قدری از دست آنها خشمگین و گله‌مند است که از زنسیرت و بوله‌ب خواندنشان نیز

ابایی ندارد:

گرچه از زن‌سیرتان کارم چو خنثی مشکل است  
از مصاف بوله‌ب‌فعلان نییچانم عنان

حامله است از جان مردان خاطر عذرای من  
چون رکاب مصطفی شد مأمن و مأوی من

(همان: 324)

### 2-1-2-5- شکایت از سعایت ساعیان و حاسدان

فلکی شروانی که در قصیده‌ای ناسازگاری بخت و بی‌مهری ستارگان را عامل اصلی زندانی شدن خود معرفی کرده، در قصیده‌ای دیگر ساعیان را باعث این امر می‌داند، که به نظر معقول و منطقی است؛ چرا که این نوع دسیسه‌ها تازگی ندارد و در طول تاریخ سیاسی ایران مسبوق به سابقه‌اند و چه بسیار افراد سرشناسی که قربانی اینگونه سعایتها و حسادتها شده‌اند:



شها و شهرگشایا نموده‌اند به حضرت که بنده بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم<sup>12</sup>  
(فلکی: 46)

### 2-1-2-6- شکایت از اوضاع زندان

از میان سه تن شاعر زندانی در این دوره، تنها خاقانی است که از حال و هوای زندان و رنج و عذابهای خود در آن شکایت و تصاویری بسیار زیبا از آن شرایط ارائه کرده است. «قصایدی که خاقانی در آنها از حال و روحیات خود در زندان سخن گفته، نه تنها گوشه‌ای از زندگی شخصی شاعر را روشن می‌کند، بلکه دربارهٔ زندان و زندانیان روزگار شاعر اطلاعات جالب به دست می‌دهد» (معدن کن، 1375: 25).

### 2-1-2-6-1- شکایت از موکلان زندان

خاقانی از نگهبانان زندان نیز شکایت کرده است. شکایت او یا ناشی از بدرفتاری زندانبانان با اوست یا ناشی از روح حساس و زودرنج شاعر است که به هر بهانه‌ای دل آزرده می‌شد و لب به شکایت می‌گشود:

نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است گرنه چرخستی مشبک ز آه پهلوسای من<sup>13</sup>  
(همان: 322)

همچنین از بیت زیر چنین برمی‌آید که زندانبانان را از افراد خشن و زشت چهره برمی‌گزیدند:

روی دیلم دیدم از غم موی زوبین شد مرا همچو موی دیلم اندرهم شکست اعضای من  
(همان: 322)

### 2-1-2-6-2- شکایت از بند و زنجیر

در این شکوه‌ها فریاد و فغان خاقانی را از بند و زنجیری که بر پایش بسته شده می‌شنویم که با بیانی بسیار سوزناک و توصیفات دقیق و تشبیهات بدیع همراه است:

بر دو پایم فلک دو آهن را حلقه‌ها چون دهان مار کند<sup>14</sup>  
این ده‌نهای تنگ بی‌دندان بر دوساق من آن شعار کند  
که به دندان بی‌دهان همه‌سال ازّه با ساق میوه‌دار کند  
سگ دیوانه شد مگر آهن که همه ساق را شکار کند

(همان: 173-174 و نیز نک: 60-61-321)

### نتیجه

روی کارآمدن حکومت‌های مستبد و خودکامه در قرن پنجم، به‌ویژه قرن ششم و اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی در این دوره باعث سخت شدن شرایط زندگی بر مردم بیچاره و تیره‌بخت ایران شد. شاعران متعهد که در هر دوره زبان گویای مردم بوده‌اند، این اوضاع را برنرفته در برابر ظلم و ستم حاکمان و عوامل آنان زبان به اعتراض و شکایت گشودند. شکایت بعضی از آنها مانند انوری و سنایی صریح و بی‌پرده و برخی مانند نظامی به تعریض و غیرمستقیم بود. در این دوره سه تن از شاعران آذربایجان به دلایل واهی یا نامعلوم به زندان افتاده و هرکدام شکوایتهایی در این زمینه سروده‌اند، که شکوه‌های خاقانی در این میان به دلیل دارا بودن مضامین مختلف از اهمیت خاصی برخوردار است. انواع شکوایتهای سیاسی این دوره را از حیث مضامین گوناگون می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

### شکوائیه‌های معمول سیاسی

شکایت از شهوت و آز حاکمان که آنها را وادار به ظلم می‌کند؛ شکایت از اصحاب دیوان و عمال حکومت؛ شکایت از عمال بی‌تمیز و نادان؛ شکایت از بیاعتنایی شاهان به شعرا؛ شکایت از بیاعتنایی درباریان به شعرا؛ شکایت از رشوه و ارتشا؛ شکایت از دشمنی حاکمان با اسلام؛ شکایت از فجایع مهاجمان اشغالگر و بیزاری از صاحبان قدرت.

### حبسیه‌ها

شکایت از فلک و ستارگان و بخت و طالع؛ شکایت از ساعیان و حاسدان؛ شکایت از اوضاع زندان (شکایت از موکلان زندان و بند و زنجیر)؛ شکوه از یاران؛ نکوهش دشمنان.

### پی‌نوشت‌ها

- 1- این ابیات یادآور تصویر فردوسی از اوضاع ایران در زمان حکومت ضحاک است:  
 نهران گشت کردار فرزنانگان      پراکنده شد کام دیوانگان  
 هنر خوار شد جادویی ارجمند      نهران راستی آشکارا گزند  
 شده بر بدی دست دیوان دراز      به نیکی نرفتی سخن جز به راز  
 ندانست جز کژی آموختن      جز از کشتن و غارت و سوختن

(فردوسی، 1966: 51)

2- از سه تن شاعر زندانی در این دوره (خاقانی، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی)، فلکی و مجیرالدین از این دسته‌اند.

3- با تأمل در این ابیات بی‌درنگ قطعه معروف «اشک یتیم» از پروین اعتصامی به ذهن متبادر می‌شود (نک: اعتصامی، 1341: 79). این نشان می‌دهد که فریاد عدالتخواهی همواره در سرشت شاعران متعهد بوده است و منحصر به زمان یا دوره خاصی نیست.

4- نک: نظامی: 1372: 301 «داستان نوشیروان با وزیر»

5- مولوی نظیر این حکایت را در دفتر پنجم مثنوی آورده است که نشان‌دهنده تداوم این حقیقت تلخ در دوره‌های بعد است:

بهر خرگیری برآوردند دست  
جدجد تمییز هم برخاسته است  
چونکه بی تمییز بانمان سرورند  
صاحب خر را به جای خر برند

(مولوی، 1362: 953)

6- این ابیات یادآور شعر معروف شاعر آزاده قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی است:

من آنم که در پای خوکان نریزم  
مر این قیمتی در لفظ دری را

(ناصر خسرو، 1373: 63)

7- خانم دکتر معدن کن، قصایدی را که خاقانی در اشتیاق به سفر خراسان سروده است، «خراسانیه» نامیده‌اند (نک: معدن کن، 1382: 12).

8 - نک: سرآمی: بٹ الشکوی و نیز دادبه، 1381: 345.

9- انوری این قصیده را استقبال کرده است:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست  
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

(انوری: 41)

10- در دیوان مأخذ نگارنده مقاله، که به تصحیح دکتر محمدآبادی است، قطعه مذکور فاقد عنوان است.

11- این مضمون در زندان سروده‌های مسعود سعد نیز دیده می‌شود:

این چرخ به کام من نمی‌گردد  
برخیره سخن همی چرا رانم

(مسعود سعد، 1384: 295)

خورده قسم اختران به پاداشم  
بسته کمر آسمان به پیکارم  
محبوسم و طالع است منحوسم  
غمخوارم و اختر است خونخوارم

(همان: 299)

ای جهان سختی تو چند کشم      وی فلک عشوه تو چند خرم

(همان: 280)

12- آقای طاهری شهاب، مصحح دیوان در حاشیه نوشته‌اند: «در نسخه اینجانب این بیت

چنین نوشته شده است:

شنیده‌ام که حسودان بگفته‌اند که بنده      ادای بندگی تو گذاشت مهمل و مبهم»

13- این بیت خاقانی یادآور شکوه‌های مسعود سعد در همین مضمون است:

مقصودش مصالح کار جهانیان      بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان  
 در حبس و بند نیز ندارندم استوار      تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان  
 هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من      با یکدگر گویند دمام هر زمان  
 هین برجهید زود که حیلگیری است این      کز آفتاب پل کند از سایه نردبان

14- مسعود سعد نیز بند و زنجیر پایش را به مار مانند کرده است:

از گوشت پوده کرد مرا هر دو ساق پای      این مار بوده آهن گشته گزنده مار

(همان: 147)

باشد تو را ز دوست یکایک تهی کنار      با دشمن نهفته به دامن چگونه‌ای  
 از زهر مار و تیزی آهن بود هلاک      با مار حلقه گشته ز آهن چگونه‌ای

(همان: 398)

### منابع

- اعتصامی، پروین. (1341)، *دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات*، چاپ پنجم، تهران، چاپخانه دولتی ایران.
- انوری، علی بن محمد. (1372)، *دیوان انوری*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- باستانی راد، حسین (1324)، «حسیه مجیرالدین بیلقانی»، *مجله یادگار*، شماره 16، صفحات 55-58.
- بخاری، عمیق. (1339)، *دیوان عمیق بخاری*، به اهتمام سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی.
- بیلقانی، مجیرالدین. (1358)، *دیوان مجیرالدین بیلقانی*، به تصحیح محمدآبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره 34.
- دادبه، اصغر. (1381)، «بث الشکوی»، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد 11، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، صفحات 343-346.
- ریپکا، یان. (1364)، *تاریخ ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران، نشر گستره.
- زرقانی، سیدمهدی. (1388) «طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، *فصل نامه پژوهش های ادبی*، شماره 24، 1388، صفحات 81-106.
- زرین کوب، عبدالحسین. (1362)، *با کاروان حله*، چاپ پنجم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- سرآمی، قدمعلی. (1375)، «بث الشکوی»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران.
- سنایی، مجدودین آدم. (بی تا)، *دیوان سنایی*، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی.
- سعد سلمان، مسعود. (1384)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، به اهتمام پرویز بابایی، با مقدمه رشیدیاسمی، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس. (1387)، *انواع ادبی*، چاپ سوم، نشر میترا.

- صفا، ذبیح‌الله. (1366)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد 2، تهران، انتشارات فردوس.
- طالبیان، یحیی. (1372)، «بث‌الشکوی در شعر خاقانی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، شماره 4، صفحات 77-96.
- ظفری، ولی‌الله. (1364)، *حبسیه در ادب فارسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عطار، فریدالدین. (1362)، *دیوان عطار*، به اهتمام تقی تفضلی، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- (1363)، *دیوان*، به اهتمام محمدجواد مشکور، انتشارات الهام.
- فردوسی، ابوالقاسم. (1966)، *شاهنامه فردوسی*، جلد اول، تحت نظر ی.ا. برتلس، چاپ دوم، مسکو، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- فلکی شروانی، نجم‌الدین. (1345)، *دیوان فلکی شروانی*، به اهتمام طاهری شهاب، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو. (1373)، *دیوان ناصر خسرو*، به اهتمام سیدحسن تقی‌زاده، چاپ اول، مؤسسه انتشارات نگاه و نشر علم.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (1382)، *سراجه آوا و رنگ: خاقانی‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- (1386)، *سوزن عیسی (گزارش جامه ترسایی خاقانی)*، چاپ اول، تبریز، انتشارات آیدین.
- ماهیار، عباس. (1376)، *خارخار بند و زندان (شرح قصیده معروف به ترسائیه)*، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- مختاری، عثمان. (1341)، *دیوان عثمان مختاری*، به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معدن‌کن، معصومه. (1382)، *بزم دیرریخ عروس*، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- (1375)، *نگاهی به دنیای خاقانی*، جلد 1، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (1362)، *مثنوی معنوی*، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر.
- نظامی‌گنجوی، الیاس (1372)، *احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی*، به اهتمام برات زنجانی، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- (1380)، شرفنامه نظامی، به اهتمام برات زنجانی، چاپ اول، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- واحد، اسدالله و نوری باهری، محمدعلی . (1390)، «مقایسه تحلیلی معانی فکری سبک شکوائیه های انوری و خاقانی»، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) ، سال چهارم، شماره دوم، تابستان 1390، شماره پیدری: 12، صفحات 305-327.
- یاحقی، محمدجعفر. (1384)، «بثالشکوی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صفحات 707-709.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

